

بحران، جنگ‌های ارتجاعی

و ضرورت یک انقلاب کمونیستی

برای پایان دادن به دهشت‌ها و رنج‌ها!

علمی ایجاد و مردم را محکوم به زیست در این برهوت کرد. صنعت و زراعت را با ایلغار و چپاول باندهای آخوند و نظامی و امنیتی به تباهی کشید. جنگل‌ها و مرداب‌ها و دریاچه‌ها را خشک کرد و بقای روزمره مردم را به طرز بی‌سابقه‌ای به خطر انداخت. چهل سال تجربه به اندازه کافی شهادت می‌دهد که این‌ها تفاله‌های جامعه بودند که در راس آن نشستند. اما تخاصم این تبه‌کاران با آمریکایی که کتاب جنایت‌هایش از همه مرتجعین حجیم‌تر است، نه این‌ها را تبرئه می‌کند و نه آمریکا را دوست.

ما با دولت آمریکا هم منافع متخاصم داریم، نه به این علت که با تحریم‌های اقتصادی و با جنگ احتمالی آدمکشی و ویرانگری خواهد کرد. بلکه به این علت که سردسته نظام سرمایه‌داری جهانی است که جمهوری اسلامی هم یک لایه از آن است. به این علت که قبل از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی هم ایران را از طریق کودتای ۲۸ مرداد، سازمان سیا نیمه‌مستعمره خود کرده بود، در کودتای شیلی استادیوم‌های فوتبال را تبدیل به زندان و قتلگاه مردم کرده بود و در اندونزی با کشتار یک میلیون کمونیست رودخانه‌های سبز را سرخ کرده بود و صدها جنایت دیگری که هر گوشه از خاک کره زمین آماده شهادت دادن در مورد آن‌ها هستند. حتی اگر هیچ کاری با ایران نکرده بود، افغانستان و عراق را هم نابود نکرده بود، اما خرد کردن استخوان کارگران فیلیپینی و مکزیکی و کلمبیایی و برزیلی و... را در سراسر جهان زیر ماشین اقتصادی و نظامی آمریکا که انجام داده بود. همه، جنایت‌های دائمی پادگان نظامی‌اش اسرائیل را در خاورمیانه علیه مردم فلسطین را می‌دانند. استفاده بی‌شرمانه‌اش از کشتار مردم یهود به دست امپریالیسم آلمان در جریان جنگ جهانی دوم را تاریخ گواه کرده است. اگر هیچ کدام از این‌ها را هم نکرده بود، همان بس که آمریکا و ثروت‌ها و قدرتش را با دزدیدن مردم آفریقا و حمل آن‌ها با کشتی به آمریکا و برده کردن آن‌ها ساخت و سرزمین آمریکا را با دزدیدن خاک مکزیکی گسترش داد.

آمریکا می‌تواند یک روز طالبان را ببرد و روز دیگر بیاورد. همان‌طور که یک روز جنگ علیه افغانستان را شروع کرد تحت عنوان فریبکارانه این‌که می‌خواهد زنان افغانستان را نجات دهد الان هم به خاطر نجات حکومت افغانستان می‌خواهد طالبان را برگرداند. این خودش نشان می‌دهد که جنگ میان

نزاع میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا می‌تواند به جنگی منتهی شود که جنگ‌های عراق و سوریه و افغانستان در مقابلش رنگ ببازند. هر دو طرف سعی می‌کنند با نزاع سیاسی و لفظی با یکدیگر چارچوبه‌های فکری مردم را در مورد چنین جنگی تعیین کنند. درست مانند جنگ در سوریه. تقصیر ویران شدن یک کشور و آواره شدن نزدیک به دوازده میلیون نفر از مردم سوریه به گردن کیست؟ بشار اسد و حامیانش جمهوری اسلامی و حزب‌الله لبنان و امپریالیسم روسیه یا داعش و عربستان و امپریالیسم آمریکا؟ به واقع کدام انسان با شرف و وجدانی می‌تواند جنایت‌های طرفین را در کفه ترازو بگذارد و بگوید جنایت‌های کدام طرف بیشتر یا کمتر بوده و یا این‌که مال کدام طرف «با نیت حسنه» و به نفع مردم سوریه و منطقه و به‌طور کل بشریت بوده است؟ اما کسانی که در یکی از این دو طرف، منافع انگلی و ضد مردمی دارند دست به انتخاب از میان این دو گروه‌بندی مافیایی آدمکش و ویرانگر و تبه‌کار زده‌اند. سوال مهم‌تر این است که آن، چه نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است که این رژیم‌ها و گروه‌های تبه‌کار از بطنش سر بیرون می‌آورند و به جان مردم افتاده و مردم را به کشتن و کشته شدن برای این‌ها وادار می‌کنند؟

آن کسانی که بی‌شرمانه، جنایت‌های جنگی جمهوری اسلامی در سوریه را «به نفع ایران» خواندند و آن بخش از مردم که انگل‌وار و خودپرستانه این‌گونه انگاشتند که امنیت کشورشان بیش از انسانیت مردم سوریه ارزش دارد، بهتر است بیدار شوند و بفهمند که صف‌بندی واقعی در این دنیا را مرزها و نقشه‌های کشوری تعیین نمی‌کنند، منافع طبقاتی تعیین می‌کند. کارگر و زحمتکش شهر و روستا، از مهاجر و غیر مهاجر، زنان و خلق‌های کرد و بلوچ و ترکمن و عرب روشنفکر در ایران با توده‌های مردم در افغانستان و سوریه و عراق و روسیه و آمریکا و چین با وجود آن‌که این‌ها در بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران هستند، یک منافع اساسی داشته و به‌طور عینی در یک صف هستند. اما ما با کسانی که در ایران و در چارچوب مرزهای ایران حکومت می‌کنند منافع متخاصم داریم. جمهوری اسلامی، انقلابی را که برای ایجاد جامعه و جهانی بهتر علیه رژیم سلطنت کردیم دزدید و با سرنیزه دین‌مداری و خرافه‌های عهد جهالت بشر را بر جامعه ما و زندگی روزمره مردم تحمیل کرد. بهترین‌های این سرزمین را به سیاهچال‌های شکنجه و تیر دار سپرد. صدها هزار جوان را با فریبکاری و حيله‌گری دینی به روی مین فرستاد. زنان را برده مردان کرد. برهوت فرهنگی و

امپریالیست‌ها و مرتجعین بومی نشانه هیچ‌گونه تفاوت در خصلت ماهیتا ارتجاعی و ضد مردمی این‌ها نیست. اگر مردم تحت ستم ایران و افغانستان و آمریکا و هر جای دیگر دنیا این حقایق را نفهمند و ندانند که پشت وقایع مهم جهان از جمله این جنگ‌ها منافع چه سیستم و طبقه‌ای خوابیده و نفهمند و نخواهند بفهمند که می‌شود از طریق انقلاب کمونیستی نقطه پایانی بر این دهشت‌ها گذاشت، تا ابد محکوم هستند که تحت ستم بمانند.

کسانی ممکن است بپرسند اصلا آگاهی به این مسائل برای چیست؟ برای انقلابی که هم ضرورت عاجل دارد و هم ممکن است. در اعتراض‌هایی که به هر جنبه از ظلم این رژیم می‌شود - کارگری و دانشجویی و زندانی سیاسی و بازنشستگی و سیل و غیره- باید افشای جنایت‌های جنگی آمریکا و جمهوری اسلامی شعار شود و تکرار شود. جمهوری اسلامی باید نیروهایش را از سوریه بیرون بکشد. آمریکا باید ناوهای جنگی‌اش را از خلیج بیرون ببرد. هم جمهوری اسلامی باید سرنگون شود و هم رژیم ترامپ/پنس. اگر شعار ضد هر دوی این‌ها هم‌زمان در ایران بلند شود حمایت مردم جهان را جلب خواهد کرد و هر جنگی هم صورت بگیرد یا هر سرکوبی از سوی جمهوری اسلامی صورت بگیرد همدردی مردم جهان را به سوی انقلابی که ما می‌خواهیم صدایش شویم، جلب می‌کند.

در همین حال که ما با تبلیغات کرکننده و رجزخوانی‌ها و جدل فزاینده و کوری خواننده‌های سخیف میان عمال جمهوری اسلامی و عربستان و کارگزاران دولت ترامپ/پنس روبه‌رو هستیم، مبارزات مردم هم در حال رشد است. آخرین نمونه آن مبارزه دانشجویان مبارز دانشگاه تهران علیه طرح عفاف و حجاب در دانشگاه صورت گرفت و دانشجویان در ابعاد کم‌سابقه در سال‌های اخیر در آن شرکت داشتند و شعارهای "نه به حجاب اجباری" و "نان، کار، آزادی" و "فقر، بیکاری حجاب اجباری" و... سر دادند.

جنگ چه به شکل نیابتی در خارج از مرزهای ایران در یمن یا عراق و سوریه تشدید پیدا کند و چه به درون مرزهای ایران کشانده شود با توجه به وضعیت بحران اقتصادی و فقر و سرکوب شدید جمهوری اسلامی هر دم بر خشم مردم افزوده خواهد شد و بدون شک شاهد اعتراضات گسترده‌تر مردم خواهیم بود. آنچه که در صحنه غایب است حضور قدرتمند بدیل انقلابی در میان مردم است. برای خاتمه دادن به جنگ‌های ارتجاعی و از میان بردن ریشه‌های ستم و استثمار و فقر و نابرابری نیاز به یک انقلاب کمونیستی بیش از پیش احساس می‌شود.

بخشی از یک اطلاعیه از حزب کمونیست ایران (م.م) ۲۸ اردیبهشت ۹۸ مندرج در سایت www.cpimlm.com در این مورد روشنگرانه است:

«این‌که اوضاع چگونه تکامل خواهد یافت و از چه پیچ و خم‌هایی گذر کرده و فرجامش چه خواهد بود، به عوامل گوناگونی ربط دارد- از جمله رشد جنبشی انقلابی با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران و همچنین پیشروی مبارزه در آمریکا، برای بیرون کردن رژیم

ترامپ/پنس توسط یک جنبش توده‌ای از پایین. جنگ‌های درهم و برهم ارتجاعی، از این منطقه رخت بر نخواهند بست مگر با اوج‌گیری جنبش‌های انقلابی واقعی. از هم اکنون باید تدارک دید و در صورت بروز جنگ، هرگز این جهت‌گیری لنینی را از کف نداد که: لازم نیست جنگ‌های ارتجاعی، با نتایج ارتجاعی تمام شوند. جنگ جهانی اول توسط امپریالیست‌ها شروع شد و در روسیه تحت رهبری لنین تبدیل به یک جنگ داخلی انقلابی شد که محصول آن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. یکی از اسناد پایه‌ای حزب ما به نام استراتژی و راه انقلاب مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب، اردیبهشت ۱۳۹۶ می‌گوید:

«... در صورت به راه افتادن جنگ‌های درهم و برهم مانند آنچه در لیبی و سوریه و عراق شاهد آن هستیم، در درجه اول و به صورت تعیین‌کننده باید توده‌های مردم به‌ویژه جوانان را در مورد ماهیت همه مرتجعین در صحنه، علیه همه جنگ‌سالاران (اعم از جمهوری اسلامی یا آمریکا و نیروهای وابسته به آمریکا) آگاه و بسیج کنیم و بر اساس این آگاهی، تعهد و سازمان‌دهی برای آغاز جنگ انقلابی در مقابل جنگ‌های ارتجاعی را به وجود آوریم. این آمادگی علیه جنگ‌های ارتجاعی، در وهله اول عمدتاً از طریق کار سیاسی و تدارک سیاسی فکری پیش می‌رود...» این سند در ادامه تاکید می‌کند: «انقلاب باید توسط توده‌های آگاه و سازمان‌یافته و تحت رهبری حزب پیشاهنگ پیش برده شود. استراتژی جنگ انقلابی، باید با اتکا به توده‌ها و با پشتوانه توده‌ای آغاز شده و به گونه‌ای پیش برود که مرتباً خصلت توده‌ای آن افزایش یابد. ...اعتماد استراتژیک ما به پیروزی، پایه‌های علمی دارد. چرا که این رژیم و دولت طبقاتی حاکم و امپریالیست‌ها، نقطه ضعفی دارند که هرگز نمی‌توانند برطرف کنند؛ آن‌ها استثمارگر هستند. حتا وقتی توده‌ها به دنبال آن‌ها می‌افتند و یا خرده‌بورژوازی دست به سازش سیاسی و ایدئولوژیک با آن می‌زند و در عمل با آن همکاری می‌کند، در این خصلت‌تغییری حاصل نمی‌شود. آن‌ها در تخصم طبقاتی ذاتی و همیشگی با اکثریت کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و زنان و روشنفکران هستند. این ماهیت، قابل اصلاح نیست. ...اعتماد استراتژیک ما مربوط به خصلت و ماهیت طبقاتی ما است. ما توده‌های بشریتیم! ما جامعه‌ای را نمایندگی می‌کنیم که در آن تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری که کلیه رنج‌های امروز بشر را تولید می‌کند از میان می‌رود. به این ترتیب، نیروی انقلاب واقعی و پیشاهنگ کمونیست آن، منافع فوری و درازمدت اکثریت مردم این کشور و سراسر جهان را نمایندگی می‌کند. حتا نیروهای سیاسی که کمونیست نیستند می‌توانند با برنامه انقلاب کمونیستی برای استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران متحد شوند. زیرا این انقلاب و استقرار سوسیالیسم، به نفع طبقات خرده‌بورژوازی نیز هست. متحدین بین‌المللی جمهوری اسلامی، قدرت‌های ریز و درشت جهان هستند که خودشان در تخصم طبقاتی با مردمشان قرار دارند. اما متحدین بین‌المللی ما، کارگران و زحمتکشان و زنان و خلق‌های تحت ستم و از همه مهم‌تر کمونیست‌های انقلابی جهان و نیروهای مترقی هستند که خواهان تغییر جهان‌اند.»

«آتش»

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com

یادداشتی درباره وقایع اخیر دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

یادداشت زیر قبل از تجمع و مبارزه بزرگ دانشجویان دانشگاه تهران علیه طرح حجاب و عفاف جمهوری اسلامی نوشته شده است. تجمعی که در نوع خود با شعارهایی همچون "نه به حجاب اجباری" و "نان، کار، آزادی" و "بیکاری، بیکاری، حجاب زن اجباری" در سال‌های اخیر کم‌سابقه بود.

پیش باد این صدا

روز شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۸ نشستی به منظور بررسی برنامه تلویزیونی «عصر جدید» در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران توسط بسیج دانشجویی و با شرکت احسان علیخانی مجری تلویزیون برگزار شد. در بخش پرسش و پاسخ برنامه، یکی از دختران دانشجو پشت تریبون رفته و نسبت به دستگیری مرضیه امیری (از دانشجویان این دانشکده و از دستگیرشدگان تجمع اول ماه مه در مقابل مجلس)

اعتراض کرد. ابتدا مجری سعی در قطع کردن بحث او داشت، بعد یکی از «اساتید» سخنران تریبون را از دانشجوی معترض گرفت و سپس دسته‌ای از دانشجویان بسیجی به وی حمله کردند که با مقاومت و شعاردادن سایر دانشجویان روبه‌رو شد. طی روزهای پس از آن هم چه در فضای مجازی و چه در خود دانشگاه بحث و جدل حول این رویداد ادامه پیدا کرد.

جدا از کیستی دانشجوی معترض و نیت او، این واقعه بیان یک پتانسیل قابل تأمل در فضای مبارزاتی و اعتراضی دانشگاه است. اولاً این یک افشاگری سیاسی مهم به خصلت پلیسی و فاشیستی جمهوری اسلامی در سرکوب مبارزات صنفی و اعتراضات و اجتماعات سیاسی بود. ثانیاً شجاعت سیاسی دانشجوی معترضی که پشت تریبون رفت، آن هم در برنامه‌ای که مجری آن بسیج (بازوی امنیتی و فرهنگی جناح اصول‌گرای حاکمیت در دانشگاه)، مهمانانش نورچشمی‌های صدا و سیما و موضوع افشاگری

هم زندانیان سیاسی بود، نشانه‌ی یک روحیه تعرضی و یک خط‌شکنی سیاسی قابل توجه است. از این پس، شکل‌ها و عناصر امنیتی-فرهنگی حکومت (از هر دو جناح) در دانشگاه‌ها نگران افشاگری‌های سیاسی دانشجویان مبارز و منتقد حتی در برنامه‌های خودشان هستند. همانند سال‌های اخیر باز هم پیشگامی این حرکت اعتراضی با زنان بود و این مساله به نوع خود روایتگر تضاد حاد جمهوری اسلامی با زنان مبارز است. این تعرض به برنامه بسیجی‌ها در شرایطی صورت گرفت که دانشجویان دستگیر شده در اول ماه مه، در حمایت از مبارزات کارگران و معلمان دست به تحصن و تجمع زده بودند؛ پیوندی ارزشمند بین جنبش دانشجویی و دانشگاه با دیگر مبارزات صنفی و سیاسی اقشار مختلف مردم.

التهاب سیاسی جاری در جامعه و جنبش‌های مبارزاتی مختلف اعم از کارگری، زنان و غیره در دانشگاه انعکاس پیدا کرده است و جنبش دانشجویی می‌تواند صدای رساتر مبارزات توده‌ها علیه حکومت باشد. فرصت یک مبارزه سیاسی رادیکال و توده‌ای در دانشگاه‌ها علی‌رغم سرکوب و بگیر و ببند حکومت، فراهم است. دو دهه گروگانگیری سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی و تشکل‌های دانشجویی اصلاح‌طلبان مثل انجمن‌های اسلامی با انسداد تئوریک و بن‌بست سیاسی روبه‌رو شده‌اند، مبارزات اجتماعی اقشار و طبقات مختلف رو به افزایش است و گرایش چپ دوباره در دانشگاه و جنبش دانشجویی دیده می‌شود. می‌توان امیدوار بود که این پتانسیل سیاسی تعرضی در دانشگاه‌ها، در سال تحصیلی پیش رو که با شدت‌یابی احتمالی تضادهای اقتصادی و اجتماعی دولت همراه خواهد بود، دور سریع‌تر و دامنه وسیع‌تری به خود

بگیرد و شاهد افشاگری و مبارزه علیه اشکال مختلف ستمگری و تعدی‌های جمهوری اسلامی در دانشگاه‌ها باشیم. تریبون‌های تبلیغ جمهوری اسلامی در دانشگاه، باید به تریبون‌های دفاع از مردم و مبارزاتشان تبدیل شوند. علیه حجاب اجباری و در دفاع از مبارزات زنان، علیه شکنجه و اعدام در زندان‌های ایران، علیه جنایات جمهوری اسلامی در سوریه و سایر مناطق، علیه سرکوب و دستگیری کارگران و معلمان، علیه فقر و گرسنگی و بیکاری، علیه خرافات مذهبی و دولت دین‌مدار، علیه ستم ملی در ایران و اعدام جوانان عرب و کرد و کشتار کولبران، باید در دانشگاه و تریبون‌هایش افشاگری کرد. می‌توان برای این امید، تدارک دید و نقشه ریخت و حول آن سازماندهی کرد. ما برای تحقق این امیدواری و برای پیوند زدن مبارزات سیاسی دانشگاه و جنبش دانشجویی به یک جنبش سراسری سیاسی علیه جمهوری



عکس مربوط به تجمع اعتراضی روز دوشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸ در دانشگاه تهران

اسلامی، جنبشی که به انقلاب کمونیستی خدمت کند و در مسیر آن هدایت شود، طرح هفت توقف مصوبه حزبمان را در دانشگاه‌ها و مبارزات دانشجویی پیش می‌گذاریم. ■

- توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی
- توقف رژیم فاشیستی نظامی/امنیتی و استبدادسیاسی
- توقف حجاب اجباری و ستم بر زن
- توقف جنگ‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه
- توقف فقر، بی‌کاری و آوارگی
- توقف ستمگری ملی علیه ملل غیر فارس
- توقف روند نابودی محیط زیست

بازی با جان و زندگی پناهندگان افغانستانی موقوف!

در حاشیه تهدید عراقچی مبنی بر اخراج پناهندگان افغانستانی

دلار از سازمان ملل، اتحادیه اروپا و دیگر نهادهای بین‌المللی کمک دریافت می‌کند. در این میان سرمایه‌داران انگل، فوق‌استثمار کارگران و زحمتکشان افغانستانی را دنبال می‌کنند. از یک سو زحمتکشان افغانستانی مورد اهانتهای لفظی و فیزیکی قرار می‌گیرند و آنان را ملتی پست‌تر خطاب می‌کنند که گویا باعث بیکاری کارگران ایرانی شده‌اند و خلاف‌کارند و از سوی دیگر تا جای ممکن دستمزدهای کمتری به آنان می‌دهند و از قیل کار طاقت‌فرسای آنان سود می‌برند. تعداد زیادی از افغانستانی‌ها را پیمانکاران در کارهای ساختمانی به کار می‌گیرند و شرایط کاری بسیار سختی را بر آن‌ها تحمیل کرده و دست آخر برخی نیز مزدشان را نمی‌دهند.

بنیادگرایی اسلامی و منسوخ دیگر سرمایه‌داری/امپریالیستی ناتوان از حل مشکلات جامعه بشری همچون فقر و بیکاری، تبعیض جنسیتی و ملی، راه‌حل‌های ارتجاعی سرکوب و اخراج پناهندگان را به پیش می‌گیرد، همان‌گونه که در آمریکا نیز دولت آمریکا سال‌هاست سیاست اخراج پناهیجویان را دنبال می‌کند. بنیان اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری بر پایه پرستش سود و کالا نمودن همه‌چیز بر پایه استثمار نیروی کار زحمتکشان و تبعیض جنسیتی و ملی بنا شده است. برای پایان دادن به دهشت و ناامنی هر روزه و جنگ و بی‌خانمانی

اخیرا پس از اینکه دولت آمریکا تحریم‌های جدیدی علیه دولت جمهوری اسلامی وضع کرد و دور جدیدی از رجزخوانی و تنش و فضایی جنگی شکل گرفت، عراقچی معاون سیاسی وزیر خارجه در یک برنامه تلویزیونی با طرح این ادعا که مهاجران و پناهیجویان افغانستانی سالی ۸ میلیارد دلار هزینه به ایران تحمیل می‌کنند، گفت: «اگر تحریم‌ها اثر کند و فروش نفت ما به صفر برسد، جمهوری اسلامی ایران مجبور است سیاست ویژه‌ای را برای اقتصاد خود در نظر بگیرد و ممکن است نتوانیم به این شکل ادامه دهیم و از برادران و خواهران افغانستانی‌مان بخواهیم ایران را ترک کنند.»

این نمونه‌ای است از طرز تفکر و راهکارهای ارتجاعی یک حکومت فاشیستی بحرانی فاقد مشروعیت برای به‌اصطلاح حل معضل اقتصادی.

عراقچی ادعا کرد که بیش از سه میلیون شهروند افغانستانی در ایران سکونت دارند که "دو میلیون فرصت شغلی را اشغال کرده‌اند و سالانه سه تا پنج میلیارد یورو از ایران خارج می‌کنند."

گذشته از این‌که آمار عراقچی مملو از اغراق و دروغ است اما اصل قضیه برمی‌گردد به بازی با جان و زندگی ستمدیدگان افغانستانی. در جنگ و منازعات ارتجاعی همیشه ستمدیدگان و فرودستان مانند زنان و ملت‌های ستمدیده و فقرا و زحمتکشان، قربانیان اصلی هستند.

عراقچی پس از جنجالی شدن سخنانش در رسانه‌ها ضمن تکرار دوباره حرف‌هایش البته با ژست دلسوزانه مزورانه که من دست پناهندگان افغانستانی را می‌بوسم به خبرگزاری ایرنا گفت سهمیم کردن کشورهای اروپایی در هزینه اقامت مهاجران در ایران و سامان دادن به وضعیت آن‌ها "یک مطالبه جدی" تهران است و در شرایط حاضر که دولت آمریکا با تشدید تحریم‌ها "سعی در محدودیت شدید منابع مالی جمهوری اسلامی دارد، مطالبه‌گری ملت ایران ابعاد جدیدی می‌یابد."

برخی تحلیل‌گران بر این نظرند که این تهدید فاشیستی می‌تواند با این هدف باشد که دولت روحانی به غرب بگوید در صورت تشدید تحریم‌ها و به صفر رساندن صادرات نفت، حکومت ایران ضمن دستیابی به رؤیای اخراج پناهندگان

افغانستانی با باز گذاشتن مرزها و اخراج این پناهندگان، موجی از مهاجرت را ایجاد خواهد کرد و برای غرب مشکلات جدیدی درست خواهد شد.

سال‌هاست که جمهوری اسلامی از یک‌سو سیاست اخراج پناهندگان افغانستانی را که بسیاری از آن‌ها بیش از دو دهه است در ایران زندگی سختی را می‌گذرانند دنبال می‌کند و از سوی دیگر، سیاست سوءاستفاده از موقعیت این پناهیجویان و گوشت دم توپ کردن آنان در جنگ‌های ارتجاعی منطقه را پیش می‌برد.

سال‌هاست که هزاران نفر از پناهیجویان افغانستانی در شرایط بی‌حقوقی کامل با دستمزد بسیار پایین کار می‌کنند و از مسکن و امنیت شغلی و آموزش رایگان و حق تحصیل اکثریتشان، محرومند. این در حالی است که گفته می‌شود جمهوری اسلامی برای تأمین هزینه نگهداری از مهاجران و پناهیجویان سالی حدود ۲۰۰ میلیون

«در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از یک طرف با استبداد و خفقان سیاسی، ستم دینی و مذهبی، سرکوب اندیشه‌های مترقی و جهان‌بینی علمی، ممنوعیت آفرینش هنری و فرهنگ نوین مواجهیم و از سوی دیگر شاهد اشاعه سازمان‌یافته جهل دینی و خرافات مذهبی هستیم سرنگونی و نابودی دولت جمهوری اسلامی و رهایی جامعه از این شرایط و نبرد برای بنیان‌گذاری یک نظام نوین سوسیالیستی ضرورتی عاجل است. دیرکرد در تحقق این ضرورت هر ثانیه بر فلاکت و رنج اکثریت قاطع مردم می‌افزاید.»

مبارزه امروز ما برای رهایی جامعه ایران از ستم و استثمار بخشی از مبارزه برای رها کردن کل جهان از ستم و استثمار بوده و با این هدف پیش می‌رود، چرا که رنج‌های مردم در سراسر جهان، ریشه در نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری دارد. فقر و بی‌حقوقی هر کارگر کارخانه و معدن و مزرعه هر دست‌فروش و کولبر و جاشوی لنج، هر مهاجر و پناهیجویی که در دریا غرق می‌شود، هر بمبی که دولت‌های ارتجاعی منطقه یا ارتش‌های امپریالیستی روسیه و آمریکا و ناتو، بر سر مردم خاورمیانه می‌ریزند عروج نیروهای اسلام‌گرا که مردم را به اسارت می‌کشند، هر کودک فلسطینی که به دست سربازان ارتش اشغالگر اسرائیل به خاک می‌افتند و... همه ریشه در کارکرد و دینامیک‌های سرمایه‌داری دارند.»

به نقل از "مانیفست و برنامه حزب کمونیست ایران (م.ل)"

و فقر و استثمار نیاز به آن است که یک انقلاب کمونیستی صورت بگیرد. در این میان قشرهایی از پناهندگان افغانستانی می‌توانند به‌مثابه نیروی قدرتمندی در این راه عمل کنند. در انقلاب کمونیستی، توده‌های ستمدیده ابزار نیستند بلکه جزئی ضروری از متبلور شدن امر به دست گرفتن سرنوشت خویش تحت رهبری حزب کمونیست هستند.

توهین و تبعیض و تهدید به اخراج پناهندگان افغانستانی بایستی متوقف شود. در فردای یک انقلاب سوسیالیستی نوین، افغانستانی‌های مقیم ایران باید از حقوق مساوی با دیگر شهروندان ایران از جمله حق آموزش رایگان و حق کار و شناسنامه برای فرزندان‌شان، برخوردار باشند و اجازه اقامت و کار برایشان صادر شود. حق مالکیت به خانوارهای مهاجر افغانستانی داده شود. ■

سهراب ساعی

به کوری چشم تون، رضا شاه هم تو ماهه

در شماره اول این سلسله مقالات و به عنوان مقدمه نوشتیم:

چند سالی است افسانه‌های عجیب و غریبی در مورد عملکرد و نقش تاریخی رضا شاه در میان بخش‌هایی از جامعه و خصوصاً در بعضی کانال‌های ماهواره‌ای و فضای مجازی منتشر و تبلیغ می‌شود. این که چرا بخش‌هایی از مردم بعد از ۲۰ سال مبارزه و جنبش و انقلاب برای دست یافتن به رهایی، به تقدیس شخصیتی مانند رضا شاه می‌پردازند، موضوعی است قابل تأمل و البته قابل تأسف. علل مختلفی باعث چنین رویکردی به رضا خان و تأثیرش در تاریخ ایران شده است؛ از شکست انقلاب ۱۳۵۷ و وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی و سیاسی که جمهوری جهل و جنایت اسلامی در این چهل سال برای اکثریت مردم به وجود آورده تا تبلیغات دروغین سفارشی مانند مستند رضا شاه از شبکه من و تو، از احساسات کور ناسیونالیستی و حس تحقیرشدگی در منطقه و جهان تا ناآگاهی تاریخی و رواج پایه‌های عوام‌فریبانه و همه‌پسند در فضای مجازی. ما در مورد رضا شاه نیز مانند کوروش هخامنشی و علی بن ابی طالب با یک تصویر غیر تاریخی، اغراق‌آمیز و تحریف‌شده روبه‌رو هستیم که بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های اوضاع جهان، منطقه و ایران در آن مقطع تاریخی و بدون توجه به پیامدهای بلندمدت و تاریخی سیاست‌ها و اقدامات رضا خان، به افسانه‌بافی در مورد سیمای «باشکوه رضا شاه بزرگ» مشغول است.^۱

حال پس از بررسی فشرده ابعاد مختلف دوران رضا خان و عملکرد او و وضعیت جامعه ایران در حوزه‌های اقتصاد، سیاست خارجی و مناسبات با امپریالیست‌ها، فرهنگ، الگوی توسعه، مذهب و نهادهای مذهبی، مساله زنان، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی داخلی، ناسیونالیسم و غیره می‌توان تمام دروغ و افسانه‌ای که مدت‌ها است در کانال‌های ماهواره‌ای، رسانه‌های فضای مجازی، برخی کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و تحقیقات بافته می‌شود را مورد بررسی و قضاوت علمی قرار داد. همچنین این مجموعه مقالات فاصله‌اش را با تاریخ‌پژوهی جمهوری اسلامی در مورد رضا شاه نیز حفظ کرد و کوشید با روش علمی مطالعه و بررسی تاریخ، یعنی ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی به بررسی تاریخ واقعی سال‌های به قدرت رسیدن و سلطنت رضا خان بپردازد. اما در پایان این نوشتار بار دیگر به این سوال باید پرداخت که چرا بخشی از جامعه ایران، از جمله تحصیل‌کردگان و حتی پژوهشگران، امروزه به طرفداری از نقش و عملکرد رضا خان می‌پردازند؟ این بخش از جامعه را چه شده است که یک قرن پس از انقلاب مشروطه برای افسون‌زدایی از قدرت سیاسی و چهل سال پس از ایلغار برآمده از جمهوری اسلامی و «امام» ولی فقیه‌ش، همچون سال ۵۷ که عده‌ای عکس خمینی را در ماه می دیدند، این بار سیمای «پرشکوه و مقتدر» رضا خان و یک «مستبد مصلح» دیگر را به عرش می‌برند؟ آیا مردم، محکوم به تکرار دور باطل رفتن زیر بال و پر یکی از نمایندگان و چهره‌های طبقات ستمگر حاکم با پوشش و فیگورهای مختلف از خمینی «ساده‌زیست» تا رضا شاه «مقتدر» و از میرحسین «مظلوم» تا جورج بوش و دونالد ترامپ «آزادی ستان» هستند؟ چرا نگاه‌ها عمدتاً رو به گذشته است و انتخاب از بین مرتجعین، مستبدین و فاشیست‌ها و نه نگاه به آینده و مسیر و راه حل واقعی و مطلوب انقلاب کمونیستی و جامعه سوسیالیستی نوین در مسیر رهایی همه مردم و همه بشریت؟ توهما و باورهای خیالی مردم درباره عملکرد رضا شاه و سال‌های سلطنت او را باید به چالش کشید و واقعیت آن را پیش چشم‌شان کشاند.

نخستین انگیزه تقدیس دوران پهلوی اول و دوم، رویای رفاه اقتصادی است. افسانه‌ای که فقط مربوط به چند سال آخر سلطنت محمد رضا شاه و نه همه مقاطع سلطنت پهلوی‌ها، فقط برای فامیل اشراف نزدیک به دربار و قشری از خرده‌بورژوازی متوسط شهری و نه برای همه مردم شهر و روستا و وابسته به رشد ناگهانی و حباب‌گونه قیمت نفت بود و نه یک توسعه پایدار و همه‌جانبه اقتصادی. تکرار چنین افسانه‌ای به دست تخم و ترکه رضا خان در اوضاع اقتصادی و سیاسی حاکم بر منطقه و جهان تقریباً ناممکن است و در صورت تکرار فقط محدود به قشر خاصی از جامعه است و در دل خودش بحران‌های اقتصادی و سیاسی مجددی را پرورش خواهد داد. این ماهیت و ویژگی اقتصاد سرمایه‌داری است که مدام چرخه‌ای از استثمار، بیکاری، بحران، گرسنگی، جنگ و نابودی محیط زیست را بازتولید می‌کند. فرق نمی‌کند حاکمان دولت حامی روابط سرمایه‌داری، شیخ باشند یا شاه،

دمکرات باشند یا مستبد، عامی باشند یا تحصیل‌کرده، لیبرال باشند یا سوسیال دمکرات، لائیک باشند یا اسلام‌گرا؛ سرمایه با هر پوشش و دولتی، یک سیستم تولیدی-اجتماعی ضد مردمی و ویرانگر است. فقط یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی و روابط اجتماعی و سیاسی برآمده از آن است که می‌تواند سیکل رنج‌آور فقر، بحران، فساد و بیکاری را ریشه‌کن کند.

حس فرساینده سرکوب مداوم و خفقان سیاسی و اجتماعی زندگی تحت شکنجه و تجاوز مداوم جمهوری اسلامی و ناامیدی از آینده، یکی دیگر از علل رجعت ارتجاعی بخش‌هایی از مردم به سوی سلطنت، آن هم با یک تصویر کاملاً جعلی و یوتویپایی از ایران باستان یا دوره پهلوی است. سلطنت در هر شکلش اعم از مشروطه یا مطلقه، امپراتوری هخامنشی یا شاهنشاهی پهلوی، امری مربوط به انسان گذشته است و روابط ارباب-رعیتی و شبان-رهمگی فرم‌های برده‌داری و فئودالی و نه شایسته انسان‌های آزاد امروز و آینده. مردم، همه مردم، صلاحیت یک زندگی آزاد و پویا و حق اعمال اراده بر تمام سطوح زندگی‌شان بر پایه جهانیستی علمی و کشف و پژوهش حقایق عالم و در سایه روابط اجتماعی غیر استثمار و مبتنی بر همزیستی و تعاون متقابل را دارند. مردم نیاز به هیچ ژن خوب، فره ایزدی، ولایت فقیه، شاهنشاه، اعلی حضرت و علیاحضرتی برای زندگی ندارند. ما نیازمند یک سیستم حکومتی و جامعه سوسیالیستی نوین هستیم که بر اساس یک رهبری مبتنی بر علم کمونیسم و ساز و کار دمکراتیک اعمال اراده مردم و بر بستری از جوش و خروش و جدل و مبارزه اجتماعی، فکری، سیاسی، علمی و هنری، زمینه‌های مادی و ذهنی حاکمیت بر سرنوشت و زندگی خودمان را با هدف بالفعل کردن توانایی‌های همه مردم، حق همه مردم برای یک زندگی مرفه و رهایی همه بشریت را فراهم کنیم. چنین جامعه‌ای را نه طبقه و تفکری که رضا خان نمایندگی می‌کرد می‌تواند به وجود آورد و نه طبقه و تفکر و راهکاری که رضا پهلوی یا هر سیاستمدار بورژوازی خواهان به وجود آوردن آن است. سیمایی از این جامعه و چارچوبه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن برای ایران، در سند «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» مستند شده است.^۲

احساس عدم امید به آینده و سرخوردگی از زندگی امروز در شکل دیگری از تقدیس و ستایش گذشته یعنی رشد ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرا هم بروز پیدا کرده است. احساس یأس، ناتوانی و انفعال، حس تحقیرشدگی، بی‌اهمیتی و توهین گاهی در بین بخش‌هایی از مردم به شکل ستایش گذشته‌های جعلی و ساختگی و «دوران طلایی ما» خود را نشان می‌دهند. روزی در شکل احیای «عظمت تمدن اسلامی» و یک روز تجدید «شکوه و مجد امپراتوری هخامنشی»، یک بار به هیئت «سروزی نژاد ژرمن» و یک بار در لباس فرشتگرد و رستاخیز «نژادگی و پاک خونی آریایی». اما این پرورش احساس برتری نژادی، این مرکزگشی خرافی با دیگری عرب، ترک، کرد و غیره، این خود برترینی از موضع ملت برگزیده، چیزی جز قبله‌گرایی نیست و هیچ پایه علمی بیولوژیک، انسان‌شناسانه و تاریخی ندارد. ما برای رهایی و یک زندگی بهتر نیازمند حس برتری و تحقیر نسبت به دیگران و کشیدن خطوط تمایز جعلی ملی، جغرافیایی، «نژادی»، دینی و غیره نیستیم. رهایی همه بشریت نیازمند رشد و درونی شدن ایدئولوژی انترناسیونالیسم کمونیستی است که هدفش نه ملت من، زبان من، طبقه من، هویت من، بلکه رهایی همه بشریت است.

جامعه‌ای که در جنبه ستایش مستبدین و مرتجعین، یک روز خمینی و یک روز رضا خان گرفتار بشود، راهی به رهایی و آینده ندارد. رضا خان، خط و مشی و عملکردش، جامعه‌ای که ساخت، ایدئولوژی و نگاهش به انسان و جامعه و جهان، رژیم طبقاتی و نیمه‌مستعمراتی که ساخت، استبداد و دیکتاتوری‌اش، دزدی و فسادش، نگاه پدرسالارانه‌اش به زنان، نگاه نژادپرستانه‌اش به ملل غیر فارس، الگوی توسعه معوج و ناکارآمدش هیچ عنصر مثبت و پیشرویی نداشت و ندارد. برای آزادی و بنای یک جامعه به واقع رها شده و شایسته انسان قرن بیست و یکم، به علم کمونیسم زمانه ما یعنی سنتز نوین کمونیسم، ایدئولوژی و اخلاقیات رهایی‌بخش کمونیستی و بنای جمهوری سوسیالیستی نوین نیازمندیم. تحقق این جمهوری از طریق سرنوشتی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی با یک انقلاب کمونیستی ممکن است و برنامه و استراتژی تحقق چنین انقلابی و پیش‌نویس پیشنهادی قانون اساسی جامعه برآمده از این انقلاب توسط حزب ما در اختیار همگان قرار گرفته است.^۳

سیامک صبوری

پانویس:

۱. نشریه آتش شماره ۷۹ خرداد ۱۳۹۷

۲. رجوع کنید به وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) و لینک زیر

<http://cpimlm.com/bziran/ghanon-assasi-nowin.pdf>

3. www.cpimlm.com

یهوا



گروه سینمایی «هنر و تجربه» در بهار ۹۸ فیلم **یهوا** را اکران کرد. این فیلم محصول سال ۱۳۹۴ و اولین تجربه کارگردانی آناهید آباد است. محصول مشترک ایران و ارمنستان و در ارمنستان ساخته شده است. نماینده ارمنستان در نودمین دوره جایزه اسکار بود که به دور نهایی راه نیافت. در ایران به این فیلم اجازه اکران عمومی داده نشد و خانم آباد نهایتاً تصمیم گرفت آن را در گروه هنر و تجربه نمایش دهد. خانم آباد در این باره به روزنامه آلیک (روزنامه ارمنی‌های ایران) می‌گوید: «دو سال برای اکران سراسری این فیلم صبر کردم... اما وضعیت اکران به شکلی است که دلایل دیگری خارج از خود اثر در امکانات نمایش یک فیلم دخیل است و این چرخه فرصت تنفس به فیلم‌هایی مانند یهوا را نمی‌دهد... به نظر می‌رسد که گروهی عمداً چنین وضعیتی را برای اکران ایجاد کرده‌اند و علاقه ندارند مردم فیلم‌های آگاهی‌بخش ببینند...»

فیلم، داستان فرار یهوا پزشکی جوان که هویت خود را پنهان می‌کند همراه دختر کوچکش از ایروان به روستایی در یکی از مناطق مرزی ارمنستان است. روستایی که درگیر جنگ بوده و اکنون پس از پایان جنگ هنوز اثرات و عوارض آن در زندگی مردم به‌وضوح دیده می‌شود. هرچه به روشن شدن دلیل فرار این زن نزدیک‌تر می‌شویم، با وارد شدن افراد جدید موضوعاتی مانند جنگ، مین‌های عمل‌نکرده، سقط جنین، سنت، عشق و... هم وارد فیلم می‌شود.

داستان شخصیت‌های فیلم در بستری از جنگ و اثرات آن می‌گذرد، جنگی که گرچه تمام شده ولی هم یهوا و هم دیگران را دچار عوارض تلخ و ناخواسته کرده و گاهی حتی مسیر زندگی‌ها را تغییر داده است. خبرگزاری مهر به نقل از کارگردان فیلم گفته: «بخشی از فیلم، حس و حال من در جنگ ایران و عراق است و همان اضطرابی که بعد از بمباران داشتیم. یهوا هم نمی‌تواند دور از من باشد و جزو دغدغه‌های شخصی من بود.» مردم روستا از جنگ می‌نالند و سایه ترس آن را هنوز بر سر خود حس می‌کنند، شب‌ها شلیک منور سربازان دشمن از آن‌سوی مرز آرامش‌شان را بر هم می‌زند. انفجار مین بازمانده از دوران جنگ کابوسشان شده و خانواده‌های زیادی در طول جنگ داغدار شده‌اند. یکی از زنان روستا می‌گوید: «جنگ ترس‌های خودش رو داره، بعد از جنگ هم ترس‌های خودش رو. ما در حسرت نداشتن این ترس‌هاییم.» زنی که سه نسل از مردان خانواده‌اش را در جنگ از دست داده می‌گوید نمی‌دونم تا کی باید ادامه داشته باشه... خشم و ترس و نفرت و نگرانی مردم از جنگ، درست و قابل فهم است. اما جنگ‌ها تفاوت‌هایی با هم دارند. خصلت جنگ یا عادلانه و ناعادلانه بودن آن را خصلت جامعه‌ای که برای آن مبارزه می‌شود، تعیین می‌کند. جنگ‌های ارتجاعی/امپریالیستی که برای پیشبرد منافع قشر کوچکی و برای بازتقسیم جهان توسط قدرت‌های طبقاتی و بازتولید همین روابط ستم و استثمار طبقاتی راه انداخته می‌شوند و نتیجه‌ای جز ویرانی و آوارگی و مرگ توده‌های مردم ندارند را باید افشا و علیه‌شان مبارزه کرد. اما نوع دیگری از جنگ هم وجود دارد. جنگ انقلابی که هدف نهایی آن نابود کردن تمایزات طبقاتی، طبقات و دولت و نابود کردن خود جنگ است؛ یکی برای حفظ و تحکیم جامعه طبقاتی و دیگری برای از بین بردن آن. انفجار مین عمل‌نکرده، یکی از کودکان خلاق و شاداب و سرزنده روستا را می‌کشد و تلاش یهوا برای نجاتش هم هویتش را لو می‌دهد و هم به برخوردهای خرافی برخی افراد با او می‌انجامد. جملاتی مانند این که «قدم این زن و دخترش چه شوم بود. هنوز نرسیده، بچه مثل گل رو کردیم زیر خاک». ناآگاهی، دوری از علم و آموزش خرافات دینی به جای آن باعث درغلتیدن توده‌ها در چنین توهمات می‌شود و در خدمت حفظ وضع موجود است.

یهوا در دوران جنگ برای کمک از دانشکده پزشکی به منطقه جنگی در این روستا آمده و عاشق یکی از سربازان می‌شود. پسر در جنگ کشته می‌شود و یهوا می‌فهمد که باردار است. برای فرار از فشارها و عواقب بارداری خارج از ازدواج، با مردی که دوستش ندارد ازدواج می‌کند. اکنون آن مرد مُرده و خانواده‌اش یهوا را به قتل پسرشان متهم کرده‌اند و بی‌خبر از ماجرا می‌خواهند نوه‌شان را از او بگیرند. وقتی یکی از شخصیت‌های فیلم این داستان را از یهوا می‌شنود به او می‌گوید پس این شروع فرار و آوارگی

تو بود یهوا جواب می‌دهد نه، فرار من وقتی شروع شد که «آبرو» را به زندگی ترجیح دادم! در جامعه مردسالار فرقی ندارد که زنی تحصیل کرده و مستقل باشی یا خانه‌دار، فشار خردکننده روابط اجتماعی ضد زن و سرکوب شدید روابط خارج از کلیشه ازدواج برای تمام زنان است. یهوا در روستا با دختر جوانی آشنا می‌شود که او هم به‌دلیل یک رابطه خارج از ازدواج باردار شده و از یهوا می‌خواهد کمکش کند سقط کند. یهوا بعد از حوادثی که او کمک می‌کند به ایروان برود و آن‌جا فرزندش را بزرگ کند چون موافق سقط نیست و به دختر می‌گوید: «این بچه فقط مال تو نیست. پدرش هم باید نظر بده». نمی‌دانم این نظر شخصی آناهید آباد است یا مخاطره و محدودیت او به‌عنوان یک فیلمساز در نظام جمهوری اسلامی اما طرف اشتباه را گرفته و نه تنها به حق زن بر بدن خود قائل نیست بلکه آب در آسیاب انقیاد زن می‌ریزد. حاملگی پروسه‌ای مربوط به بدن زن است و ربطی به مرد ندارد جز وجود اسپرم. نطفه می‌تواند نه ما رشد کند چون فیزیولوژی زن چنین امکانی به او می‌دهد و بدون وجود بدن زن، نطفه هم وجود نخواهد داشت. مخالفان سقط جنین، زن را برده توده‌های سلول می‌دانند که در بدن او قرار دارد ولی نباید اختیاری برای تصمیم‌گیری نسبت به آن داشته باشد؛ زنی که اختیاری بر بدن خود نداشته باشد، برده است و تازمانی که زنان برده باشند، بشریت نمی‌تواند خود را آزاد کند. هدف نیروهای تاریکاندیشی که به حق سقط جنین حمله می‌کنند صرفاً ممانعت از سقط جنین نیست. بلکه مستقیماً علیه حق جلوگیری از بارداری حرکت می‌کنند. ضدیت با جلوگیری از بارداری و سقط جنین نشان می‌دهد که مساله آن‌ها انقیاد زنان در شکل ماشین تولید مثل و همچنین ابژه جنسی است و موضوع بر سر «کشتن بچه‌ها» نیست. زندگی در این دنیا به‌عنوان یک زن یعنی دائم با حمله و آزار مواجه شدن؛ حملات جنسی و تحقیر جنسی همراه است با حمله به ابتدایی‌ترین حق زن که عبارتست از تصمیم‌گیری بر سر بچه‌دار شدن، زمان بچه‌دار شدن و بچه بزرگ کردن.

یهوا در نهایت تصمیم می‌گیرد دست از فرار بردارد و ترس افشا شدن رابطه «نامشروع» را کنار بگذارد اما یهواها در همه‌جای این جهان وجود دارند. زنانی که باید برای زندگی و هر چیز دیگر بجنگند. امکان گذاشتن نقطه پایانی بر این وضعیت وجود دارد: حرکت به‌سمت انقلاب کمونیستی. اما هیچ قدم جدی‌ای در راه انقلاب کمونیستی نمی‌توان برداشت بدون این که در کار و فعالیت امروزان مبارزه علیه ستم بر زن بخش برجسته‌ای باشد و انقلاب هم بدون این مبارزه ممکن نیست. ■

ستاره مهروی

جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری، نیروهای پیش‌برنده انقلاب

یکی از تحلیل‌های باب آواکیان که درک آن برای پیشبرد انقلاب پرولتری حیاتی است مفهوم‌سازی «جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری» است. وی با روش و رویکردی ماتریالیست دیالکتیکی یک تحلیل مشخص از شرایط مشخص این رابطه می‌دهد؛ رابطه‌ای که در طول تاریخ سرمایه‌داری و انقلاب‌های پرولتری، همراه با تغییر در روابط تولیدی و اجتماعی حاصل از کارکرد سرمایه‌داری، دستخوش تغییر شده و این تغییر در تاریخ تجربه انقلاب‌های پرولتری نیز بازتاب داشته است. ببینیم منظور از این «جدایی» چیست.

«در دوران اولیه مارکسیسم... طبقه کارگری که در تولید مقیاس بزرگ درگیر بود و به شکل روزافزون در اتحادیه‌های کارگری سازمان می‌یافت، مترادف با پایگاه اصلی و ستون فقرات انقلاب و یا سوسیالیسم به حساب می‌آمد. ...هنوز هم گروه‌های فرصت‌طلب مختلف، ترسکیست‌ها و سایرین را می‌بینیم که دائما می‌خواهند جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری را پایه سوسیالیسم معرفی کنند... اما مهم است که جدایی روزافزون میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری را که در طول زمان پیش آمده تشخیص دهیم... منظور این نیست که پرولتاریا یا طبقه کارگری که شاغل است بخش مهمی از انقلاب پرولتری نیست. نه! نکته این است که از درون دینامیک‌های اتحادیه‌های کارگری، نیروهای پیش‌برنده و نیروهای اصلی مبارزه برای انقلابی که در پیش است بیرون نخواهد آمد.»^۱ در ایران هم، این درک‌های نادرست، با وجود آن که مرتباً مغایرت خود را با واقعیت نشان داده‌اند، حتا در میان کسانی که واقعا و با نیت حسنه خود را کمونیست و انقلابی می‌دانند هنوز رایج است. آنان گمان می‌کنند با استراتژی بسط جنبش کارگری، می‌توانند جنبش کمونیستی (فعلا، درک اینان از کمونیسم و جنبش کمونیستی را کنار می‌گذاریم تا بحث متمرکز باشد) را تبدیل به یک نیروی سیاسی قوی و آلترناتیو کنند. اما، کفایت نگاهی به جنبش‌های کارگری سال ۵۷ و پس از آن بیندازیم تا ببینیم با وجود فعالیت گسترده نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در آن‌ها، این جنبش‌ها هرگز تبدیل به پایگاه رشد و گسترش جنبش کمونیستی و دژهای انقلاب پرولتری نشدند. در واقع در مقطع ۵۷، نیروهای اسلام‌گرا در کارخانه‌ها موفق به شکستن صف متحد کارگران اعتصابی و مطالبه‌گر شدند و این کار را عمدتاً با تطمیع اقتصادی نکردند بلکه با کار ایدئولوژیک حول دین و دینمداری، زن‌ستیزی و پدرسالاری، تفرقه‌افکنی ملی انجام دادند. هنگامی که انتظار می‌رفت جنبش‌های کارگری، رژیم سرمایه‌داران اسلام‌گرا را به چالش بکشند، شاهد بلند شدن شورش زنان علیه فرمان حجاب اجباری خمینی و راه افتادن جنگ‌های ملی-دهقانی در ترکمن صحرا و کردستان بودیم. آن اندازه که جنبش کمونیستی در کردستان و بر بستر تضادهای دهقانی و ملی رشد کرد در «جنبش کارگری» نکرد.

از این واقعیت‌ها باید نتیجه گرفت که: از درون پویای جنبش صنفی و مطالباتی و اتحادیه‌ای کارگران، نیروهای پیش‌برنده و نیروهای اصلی مبارزه برای انقلاب پرولتری بیرون نمی‌آید. در واقع، سیاست تبدیل جنبش‌های کارگری به پایگاه رشد جنبش کمونیستی، حتا خود فعالین کمونیست را تبدیل به فعالین رفرمیست حامی مطالبه‌گری کارگران در چارچوب نظام موجود می‌کند. حتا در ابتدای مارکسیسم که جنبش کارگری پایگاه رشد جنبش کمونیستی

باب آواکیان

کمونیسم نوین

علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب واقعی و یک جامعه بنیادا نوین در مسیر رهایی واقعی

برای رهایی بشریت

بود، انقلابی‌گری پرولتاریا و رشد جنبش کمونیستی در میان آن‌ها، صرفاً نتیجه بسط مبارزات کارگری و صرفاً ناشی از موقعیت عینی استثمار این طبقه و جایگاه بی‌حقوقش در جامعه نبود. مثلاً به تجربه مبارزات کارگران شیکاگو که سرفصل «اول ماه مه» تاریخی شد نگاه کنیم. هرچند فرصت‌طلبان و رفرمیست‌ها، مبارزه کارگران شیکاگو در سال ۱۸۸۶ را به مبارزه صنفی برای «هشت ساعت کار» تقلیل می‌دهند اما واقعیت این است که مبارزه برای «هشت ساعت کار» در شرایطی که هیچ‌کس ساعت کار حاکم بود، پیکان مبارزه‌ای بزرگتر بود و خود کارگران درگیر در این مبارزه، قشرهای تحتانی پرولتاریای آمریکا یعنی کارگران مهاجر و زنان بودند و رهبران کارگرانی بودند که مارکسیسم را از اروپا به آمریکا برده و تحت تأثیر کمون پاریس (۱۸۷۱) بودند. بنابراین، از همان ابتدای مارکسیسم نیز کارگران بدون این‌که رهبران مارکسیسم و ضرورت انقلاب را به میان آن‌ها ببرند، نمی‌توانستند انقلابی شوند. مارکس و انگلس نیز دائما مجبور بودند با نفوذ گرایش‌های پوپولیستی و رفرمیستی در جنبش‌های کارگری مبارزه کنند تا بتوانند در میان کارگران یک جنبش کمونیستی راه انداخته و سازمان دهند.

اما یک جدایی میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری رخ داد. لنین در کتاب «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری» می‌گوید، با تکامل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری امپریالیستی انشعابی در طبقه کارگر به وقوع پیوست. بخشی شکل گرفت که با رشوه‌هایی که خرده‌ریز غارت امپریالیستی از مناطق تحت استعمار بود به نوعی خریداری و بورژوا زده شد. خیانت اکثریت احزاب کمونیست متشکل در «انترناسیونال دوم» که در جریان جنگ جهانی اول سیاست اتحاد با بورژوازی «خودی» را در پیش گرفته و کارگران را با شعار «دفاع از سرزمین پدری» به کشتن و کشته شدن در این جنگ سرمایه‌داری-امپریالیستی تشویق می‌کردند، بازتاب سیاسی این انشعاب در طبقه کارگر اروپا بود. چنین خیانتی اجتناب‌ناپذیر نبود اما پایه طبقاتی عینی این رخداد، اشرافیت کارگری شکل گرفته در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی بود و احزاب

انترناسیونال دوم پایه قدرتمندی در این قشر داشتند. لنین در ادامه تحلیل خود از تغییرات سرمایه‌داری و تاثیرات آن بر ترکیب طبقاتی پرولتاریا، برای مشخص کردن آن نیروهای اجتماعی که بیشترین منفعت و نیاز را در انقلاب پرولتری دارند، به قشرهای فقیر و به شدت استثمارشده طبقه کارگر در این کشورها اشاره کرد و گفت، پایگاه اجتماعی انقلاب پرولتری، این‌ها هستند. لازم است اشاره کنیم که کمونیست‌های انقلابی آلمان (مانند، رزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت) اهمیت این تغییر در ترکیب طبقاتی پرولتاریا و ضرورت اتخاذ سیاست و استراتژی متناسب با آن برای رهبری انقلاب را درک نکردند و این امر، از عوامل مهمی بود که به شکست انقلاب‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ در آلمان کمک کرد.

موقعیت روسیه اما متفاوت بود. هنگام انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، روسیه کشوری وسیعاً دهقانی با یک پرولتاریای نوظهور در مناطق شهری بود. کمونیست‌ها (بلشویک‌ها) عمدتاً با اتکا بر مناطق شهری و کار در میان کارگران کارخانه‌ها انقلاب کردند. اما پس از قیام ۱۹۱۷ و در جریان جنگ داخلی چند ساله برای تحکیم دولت سوسیالیستی، مجبور شدند هزاران کارگر کمونیست را به روستاها و مناطق «آسیایی» گسیل بدارند تا دهقانان فقیر را در دفاع از انقلاب سوسیالیستی بسیج و سازماندهی کنند. در غیر این صورت، انقلاب به شکست می‌انجامید.

باب آواکیان می‌گوید: «بعدها که نوبت انقلاب چین شد، کمونیست‌ها اول سعی کردند بر پایه الگوی انقلاب روسیه انقلاب‌شان را پیش برند و به سختی شکست خوردند. یعنی سعی کردند در نواحی شهری چین قیام‌های کارگری بر پا کنند. این در حالی بود که کارگران درصد بسیار کمی از اهالی را تشکیل می‌دادند. تلاش کمونیست‌ها به خون کشیده شد. این مربوط می‌شود به دهه ۱۹۲۰. اما از دل همین تجربه تلخ بود که مائو به درک استراتژیک بسیار مهمی از انقلاب چین دست یافت... او جنگ انقلابی را عمدتاً با اتکا به توده‌های دهقان پیش برد، شهرها را محاصره کرد و سپس آن‌ها را به‌طور نظامی بر پایه پیشبرد جنگ درازمدت خلق در روستاها تسخیر کرد... البته فکر نکنید که همه جنبش کمونیستی و به اصطلاح سوسیالیست‌ها به احترام مائو از جایشان بلند شدند و گفتند، "چه نوآوری عظیمی! چه متفکر برجسته‌ای! چه استراتژیست بی‌ظنیری!" خیر. مثلاً، ترسکیست‌ها... عملاً به ضدیت با این انقلاب بلند شدند و در بسیاری موارد به اردوی ضد انقلاب پیوستند چون که اصرار داشتند این یک انقلاب سوسیالیستی واقعی نیست...»^۲ حتی در درون حزب کمونیست چین مبارزه عظیمی جریان داشت. رهبری مرکزی حزب با وجود شکست سخت قیام ۱۹۲۷ در شانگهای که متکی بر یک دهه سازماندهی در جنبش کارگری شهری بود، هنوز سعی می‌کرد به الگوی روسیه بچسبد. حتا، مائو را به‌خاطر مخالفت با این سیاست از رهبری اخراج کرد. اما نبرد بر سر این مسأله ضرورت داشت و برای پیروزی انقلاب پرولتری حیاتی بود. زیرا، واقعیت، به جدایی عینی میان جنبش کارگری و جنبش کمونیستی تاکید می‌گذاشت و برای رساندن انقلاب پرولتری به فرجام پیروزمند، این واقعیت باید تشخیص داده شده و بر اساس آن عمل می‌شد.

تغییر و تحولات سرمایه‌داری، این جدایی را هم در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی مانند آمریکا و هم در کشورهای تحت سلطه مانند ایران، پررنگ‌تر کرده است. دیگر، حتا تحلیل لنین که گفت جنبش کمونیستی باید پایه‌هایش را بر قشرهای هرچه عمقی‌تر و پایین پرولتاریا بگذارد، برای ساختن جنبش کمونیستی و انباشت نیرو برای انقلاب کمونیستی، کافی نیست. واقعیت، بسیار پیچیده‌تر شده است. شکل‌های گذشته کار تغییر کرده و تبدیل به شکل‌های تصادفی کار، انعطاف‌پذیری در کار، زاغه‌نشین کردن کار شده است. تمایزات طبقاتی و اجتماعی بسیار در هم تنیده‌تر شده‌اند. تشدید تضاد اساسی سرمایه‌داری، در گسل‌هایی متمرکز شده است که مستقیماً ربط به «نقطه تولید و استثمار» ندارند - مانند پدرسالاری، نابودی محیط زیست، مهاجرت‌سبزی، ستم ملی و غیره. ریموند لوتا، اقتصاددان پیرو کمونیسم نوین و رهبری باب آواکیان می‌گوید: ما در مقیاس بین‌المللی شاهد دو مقوله مهم بعد از جنگ دوم جهانی هستیم. یکی ترکیب (articulation) شیوه

تولید سرمایه‌داری با شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری... و ورود زنان به‌عنوان کارگر به درون شیوه تولید سرمایه‌داری... به‌منابه کارگران مافوق استثمارشده... سرمایه‌داری، کالایی کردن هر چیزی را به سطح کاملاً جدیدی رسانده است. از جمله ابژه و کالایی کردن زن. این‌ها با هم رابطه دیالکتیکی دارند و هر دوی این‌ها کاملاً وابسته است به کارکرد امپریالیسم... مواجه هستیم با گسترش نیروهای تولیدی در جهان به‌سوی جهان سوم اما با تشدید شکاف بین ملل تحت ستم و ستمگر. مهاجرت‌های عظیم نوع بشر از روستا به شهر و از یک کشور به دیگری را می‌بینیم...

آواکیان در مورد آمریکا می‌گوید علاوه بر قشرهای اشرافیت کارگری و همچنین بخش‌های تحتانی پرولتاریا که در اعماق به سر می‌برند، «افراد زیادی هم هستند که به نوعی از دایره پرولتر بودن رسماً به بیرون پرتاب شده‌اند. پرولتر-زدایی شده‌اند... زمانی خودشان یا والدین و پدر بزرگ‌هایشان پرولترهای شاغل محسوب می‌شدند اما الان آن‌ها در وضعیتی هستند که... بیشتر اوقات بیکارند. این یک نیروی اجتماعی است که نیازها و منافع اساسی آن فقط با انقلاب پرولتری پاسخ می‌گیرد. این نیروی اجتماعی در معرض فشارهای بسیاری قرار دارد و موجودیتش به واسطه شرایط تحمیلی به جهت‌های متضاد کشانده می‌شود، از جمله، فشارهایی که در کوتاه‌مدت از انقلاب پرولتری هم دورشان می‌کند. اما آن‌ها اساساً در وضعیتی استیصالی به سر می‌برند که فقط از طریق انقلاب پرولتری می‌تواند پاسخ گیرد و دگرگون شود. "انقلاب پرولتری" مفهومی در چهارچوب "جنبش کارگری" نیست بلکه مبارزه‌ای است برای سرنگونی سرمایه‌داری و نهایتاً حرکت به‌سوی یک دنیای کمونیستی.»^۳

اما درک‌های اکونومیستی در مورد پرولتاریا به‌خصوص در میان کسانی که خود را کمونیست می‌دانند، خیلی‌ها را کور کرده و نمی‌گذارد ببینند که تغییرات و جابه‌جایی‌های مهمی در انباشت سرمایه، در ابعاد جهانی، رخ داده است. یک شاخص اکونومیسم این است که نوع کار را به مهم و غیر مهم تقسیم می‌کند تا از آن به‌عنوان «استدلالی» برای تاکید غلواً بر اهمیت جنبش مطالباتی کارگران کارخانه‌ها، استفاده کند. در واقع، عدم تمایل به توجه به این تغییرات و نادیده گرفتن قشرهای عمقی، پراکنده، مهاجر و در حال حرکت دائم طبقه تحت استثمار همراه است با عدم تمایل به کار در میان کارگران متمرکز در کارخانجات با افق و برنامه و استراتژی انقلاب کمونیستی.

کارکرد سرمایه‌داری، پایه‌های اجتماعی شورش و انقلاب اجتماعی علیه سرمایه‌داری را هرچند پیچیده‌تر اما غنی‌تر و وسیع‌تر کرده است. انقلاب کمونیستی مستلزم درگیر شدن میلیون‌ها نفر به شیوه‌ای سازمان‌یافته در نبردی مصممانه برای در هم شکستن ماشین دولتی و نظام سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با قدرت سیاسی و دولت و نظام اقتصادی-اجتماعی کاملاً متفاوت است. به‌ویژه درگیر شدن زنان و مردانی که زندگی روزانه‌شان جهنم واقعی است و شدیداً نیاز به چنین انقلابی را حس می‌کنند، حتا اگر هنوز به مختصات و چگونگی آن آگاه نشده باشند. اما انباشت نیرو برای انقلاب کمونیستی، باید بسیار گسترده‌تر باشد. زیرا، مبارزه‌ای که فقط محدود به قشرهای عمقی جامعه باشد سریعاً درهم کوبیده خواهد شد. قشرهای کارگری با ثبات‌تر را نیز باید بر مبنای افق و برنامه و استراتژی انقلاب کمونیستی بسیج و سازماندهی کرد تا به نوبه خود، از همین امروز به سازماندهی قشرهای عمقی‌تر طبقه کارگر (مانند کارگران مهاجر افغانستانی، کارگران زن، کولبران و...) و همچنین خیل عظیم جوانان بیکار و توده‌هایی که روی لبه تیز گسل‌های اجتماعی جدی نشسته‌اند، بپردازند و در فردای پیروزی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین، در تغییرات و ساختمان اقتصادی سوسیالیستی جامعه، بر مبنای الگوی ارائه شده در «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» نقشی بزرگ ایفا کنند. ■

«آتش»

پانوش:

۱. کمونیسم نوین. فصل سوم. جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری
۲. همان‌جا
۳. همان‌جا